

تیوری قطبی پیدایش آریایی ها (همریشگی، همخاستگاهی و خویشاوندی اسرارآمیز روس ها و ایرانی ها)

برگرفته از کتاب:

روسیه و خاور

زیر نظر: پروفیسور داکتر ایوانف، پروفیسور داکتر کریشیشیف، پروفیسور داکتر میلنیچکو
استادان دانشکده کشورهای خاور دانشگاه دولتی سانکت پترزبورگ
گزارنده به دری: عزیز آریانفر¹

روسیه و ایران²

(برگ های تاریخ اسطوره یی و موثق)

اندیشه همریشگی و خویشاوندی اسرارآمیز توده های اروآسیایی، نظریه (تیوری) های همخاستگاهی، فرضیه های پرداز دهنده همانندی راه های تکامل، عناصر فرهنگ و ویژگی های خصایل ملی- همه این عوامل، گاهی هم بدون بستگی از وثوق و سازگاری با حقیقت تاریخی مسلط بر دوره معین زمان به همان پیمانیه که تاثیرات خود را بر جهان پذیری معاصران خود و در نتیجه بر همه روند تاریخ پسین و سرنوشت تمدن بر جا می گذارند، واقعی پنداشته می شوند.

نام «ایران»- کشوری که در روند چندین سده همسایه جنوبی ما بوده است، از توپونیم «ایران شهر» (از زبان پارسی میانه) گرفته شده است و به نوبه خود سرچشمه می گیرد از توپونیم «آریانام خشاسترا» که در زبان پارسی قدیم (باستان) «کشور آریایی ها» معنا می دهد. نیاکان توده های کنونی ایرانی را قبایل آریایی می خوانند که به قلمرو آسیای میانه و فلات ایران آمده و در یک هزار سال پیش از میلاد ساختارهای مستقل دولتی را پی افگندند.

¹ این کتاب- «روسیه و خاور» ترجمه عزیز آریانفر، به سال 2003 از سوی بنگاه انتشارات «میوند»، در کابل به چاپ رسیده است. مقاله دست داشته تنها فصلی از این کتاب است که اندکی ویرایش در این جا آورده شده است-گ.

² نوشته داکتر بازیلنکو- استاد دانشکده کشورهای خاور دانشگاه دولتی سانکت پترزبورگ.

روشن است که توده های سلاوی (پایه گذاران دولت روسی) را نیز از شمار بازماندگان آریایی ها می شمارند و پیش از آن که بر تاریخ مناسبات دولت های روسیه و ایران درنگ نمایم، بایسته است نگاهی بیفکنیم به پیشینه تاریخی مشترک متولوژیک (اسطوره یی) گذشته های افسانه گون.

ارکتیکا (شمالگان)³ چونان خاستگاه نخستین اساطیری شمالی آریایی ها:

دلچسپ ترین و مهمترین چیز در قرینه مورد نظر از دیدگاه ما «میهن قطبی» آریایی ها است که در محافل علمی تا میانه های سال های دهه بیست سده بیستم چیرگی داشت. با تکیه بر آگاهی های پراکنده فلکلوریک (که کم و بیش باز اندیشی شده و تا عصر ما رسیده اند) و بر روایات و کتابگونه های مقدس مردمان گوناگون می توان به گونه زیر افسانه یکدستی را در باره خاستگاه نخستین آریایی ها و علل مهاجرت آنان را که هزاره های بسیاری را در بر گرفت، سر از نو یافت:

در ژرفای عهد باستان (سخن بر سر ده ها هزار سال است)، در اقیانوس یخبسته شمالی در نزدیکی قطب شمال، قاره شگوفانی بود با آب و هوای گوارا (متشکل از سه جزیره بزرگ) که باشندگان آن ها نیکان نخستین آریایی ها بودند.

در مجموعه دیرینترین روایات روسی در باره آفرینش جهان «بنا به روایات شفاهی سلاوی ها و کتاب های مردمی (کتاب «ستاره یی کولیادها»⁴ (دفتر سرودهای

³ ارکتیکا (شمالگان) - سرزمین های گسترده قاره یی مناطق قطب شمال را گویند. سرزمین های قاره یی مناطق قطب جنوب را انترکتیکا (جنوبگان) می گویند که قاره یخبسته انترکتیدا در آن واقع است. -گ.

⁴ کولیادها - در روسیه قدیم گروهی شب های سال نو و میلاد مسیح جامه های رنگارنگ می پوشیدند و پشت خانه های مردم می رفتند و به باده پیمایی می پرداختند. درست مانند شب های رمضان در افغانستان و کشورهای همجوار (جوان ها و نو جوان ها) با خواندن رمضانی و نواختن نقاره و دهل پشت خانه ها می روند، و صاحب خانه ها نان و شیرینی می گیرند.

ستاره یی) - که متن آن از سوی آ. ای. آسف (بوس کیرسین)، مسکو، 1996؛ گرد آوری شده است) سه جزیره به عنوان خاستگاه نخستین شمالی شمرده می شود: «تولایی» (آهنی)، «التاری» (زرین) و اصلی- «فواری» (سفید). در باره جزیره سفید نوشته شده است: «آن جزیره مقدس فواری حتا برای عقل هم دسترس ناپذیر و زیر تاثیر حاکمیت هیچ چیزی نمی باشد. این جزیره را باغ های بسیار قشنگ پوشانیده است. در آن جا گل های شب بو و گلاب شگوفان اند و در این باغ های شگوفان جانوران عجیب در گشت و گذار اند. در آن جا پرندگان *ایریایی (ایری- بهشت ویدایی سلاوی)* می خوانند» (ص. 67).

به باور آ. ای. آسف گویا انتونیم «آری» (آریایی ها) از نام «آریا- نیای نخستین روس ها» گرفته شده است و مفهوم شخم زن («برزگر») را می رساند.⁵ (ص. 420)

در پی یک فاجعه طبیعی، ارکتیکا همچون اتلانتید زیر آب فرو رفت و آریایی ها ناگزیر شدند به اروآسیا کوچ کنند. پس از فرا رسیدن دوره یخبندان، دگرگونی شدن اقلیم زمینه سرازیری آریاییان را از شمال به جنوب فراهم گردانید.

چون این ها ستاره هایی می ساختند و آن ها را بر سر چوب ها بر می افراشتند، از این رو، آنان را به نام گروه ستاره یی یا گروه سرودهای ستاره یی می خواندند. کلمه کولیاد» هم به معنای ترانه و سرود و هم به معنای گروه ساز و آواز و ترانه سرایان و هم به معنای رسم و رواج مربوط به همین شب های عیدی آمده است-گ.

⁵ «ایر» همچنان به معنای آزاده و نجیب است و جمع و یا نسبت آن «ایران» (Eran) - مردم آزاده- آزادگان است. فردوسی در باره فریدون چنین گوید: «مر او را بد هوش و فرهنگ و رای- مر او را چه خوانند؟ ایران خدای». در این جا ایران به معنای سرزمین مردم دارای هوش و فرهنگ و خرد آمده است. گایگر- دانشمند آلمانی، ایران را به معنای سرزمین نجیبان، پاکزادگان و مردمان اصیل دانسته است. (برگرفته از: کتاب «تمدن ایرانیان خاوری (Easter)، ج. یکم، ص. 64-70) در ابیات زیر که منسوب به فردوسی است، ایران به معنای آزادگان و دهگانان به کار رفته است: «از ایران و از ترک و از تازیان- نژادی پدید آید اندر میان- نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود- سخن ها به کردار بازی بود»...-گ.

بر پایه کتاب ویلیس که آن را شماری از پژوهشگران چونان کتابگونه مقدس کاهنان سلاوی سده های هشتم و نهم می شناسند، و در بردارنده اطلاعاتی در باره تاریخ باستان توده های اروآسیایی است؛ آریایی ها در عهد پیشین «بهمن» (هزاره سیزدهم و پانزدهم پیش از میلاد) به قاره ما (ارو آسیا) آمدند.

گفته ها در باره این پیشامد در آثار حماسی بسیار از توده ها: در داستان های حماسی شمالی روسی در باره پیکار پهلوانان بهادر با بت های بدکنش، در حماسه های آلمانی در باره رفتن فرمانروای جزیره سفید و خدای آفتاب از جزیره شمالی و در حماسه ها و کتاب های قدیم ایرانی و هندی حفظ گردیده است. همچنان پنداشت های ایده آلیزه شده در باره خاستگاه نخستین و خصوصیات گیتاشناسیک (جغرافیایی) محل موقعیت و اقلیمی آن بر جا مانده است.

همین گونه، در ویداها (کتاب های مقدس مذاهب هند و آریایی) و در اوستای زردشت (بخش «ویدوات») پنداشت های آریایی های قدیم در باره آن نگاشته شده است که «ستاره قطب در میانه آسمان واقع است» (چنانی که این ستاره در شمال اقصا دیده می شود). برج های فلکی یی که در ایران و هند پشت افق غروب می کنند، «غروب ناپذیر» خوانده شده اند. اکثر از کشور دور دستی یاد می شود- جایی که شب و روز نیم سال به درازا می کشد⁶ و مانند این.

در روایت های سلاوی نگاشته شده در کتاب «سرودهای ستاره یی» در باره خاستگاه نخستین آریاییان گفته شده است: «در آن زمینی که زیر فرمانروایی» کرنشن است، آفتاب نیم سال غروب نمی کند و هرگاه غروب کند، نیم سال فرو می خوابد». (کتاب سرودهای ستاره یی، ص. 66) (کرنش(در هند کرشنا)- در روایات قدیم سلاوی به شکل «خداوند فرود آمده [از آسمان-گ.] پسر «ویشنا» و «مای؟⁷ زرین» معرفی گردیده اند) (کتاب سرودهای ستاره یی...، ص. 424).

⁶. درست مانند مناطق شمالگان که در آن شب ماه شب و شش ماه روز است.

⁷. شاید منظور از «ماو»- الهه ماهتاب باشد-گ.

هواداران «تیوری قطبی» پیدایش آریایی ها یادآوری از روندهای اقلیمی بسیار در اوستا را بازتاب پیشامدهای به راستی رخ داده می پنداشتند (زمستان و توفان در ویدودات- یخبندان سراسری جهانی و آب شدن برف هادر پی آن).

با سخن گفتن در باره خاستگاه نخستین شمالی آریاییان، بسیار دلفریب خواهد بود آگاهی ها در این باره را با «سرزمین اسرار آمیز سانیکف» پیوند داد که بسیاری از پژوهشگران قطبی سده های بیستم و نهم را هیجان زده ساخته بود که در آن بقایای ارکتیدای قدیم را (که به سر انجام مقارن با سده بیستم ناپدید گردید)؛ می دیدند. یاکف سانیکف- پژوهشگر نامبردار شمالگان (ارکتیکا) در سال های 1800-1811 سرگرم پژوهش جزایر نووسیبرسک بود. به سال 1811 او از موجودیت سرزمین ناشناخته یی در نزدیکی جزایر نووسیبرسک سخن گفت. اتوریته سانیکف چونان نخستین کاشف زمین های نو⁸ و آدم خردمند و پراگماتیک اجازه نمی داد در آن متردد شد که او به راستی سرزمین نامریی یی را که در باره آن از پیش شواهدی در دست بود، و پژوهشگرانی دیگری نیز داشته بود، دیده باشد. این سرزمین نیز به نام او یاد گردید. مگر جستجوی پیگیرانه آن در آینده هرگز نتایج مثبت ندادند و در نیمه نخست سده بیستم رسماً اعلام گردید که چنین سرزمینی وجود ندارد. بنا به حدسیات و گمان های کارشناسان سرزمین اسرارآمیز شاید زیر آب دریا فرو رفته و ناپدید گردیده باشد، بی آن که اثری از آن مانده باشد.

در ماه اکتبر 2000 ماموریت دو ماهه گروه (هیات) اعزامی علمی ترانس ارکتیک که روی مسیر ارخانگلسک-ولادی وستوک کار می کرد، به پایان رسید. دستاوردهای پژوهش های علمی که از سوی دانشمندان اجرا گردید؛ همه مبناها را به دست می دادند در باره موجودیت

⁸. سانیکف به سال 1800 جزیره استولبووی و به سال 1805 جزیره فادیفسکی را کشف کرد. همچنان آبنای میان جزیره های کاتیلنی و لیاخفسکی به نام او مسمی گردیده است.

سرزمین گسترده یی در زمیانه های قدیم با اقلیم گرم که در ارکتیکای خاوری واقع بود، گمان زد.

یخبندان عظیم که آریاییان را ناگزیر ساخت به سرکردگی خدای «یار» («یاریل»)⁹ سرزمین شمال را ترک گویند و به اروآسیا کوچ کنند، بر پایه کتاب «ویلیس» در هزاره های یازدهم و سیزدهم پیش از میلاد به گرمایش تبدیل گردید. آریایی ها با آمدن به قاره اروآسیا، به واحدهای مختلف قبیله یی تقسیم گردیدند مگر در این حال به یاری مذهب واحد، یگانگی فرهنگی را که در گام نخست در همانندی جهان بینی مقوله های اخلاقی- خویشاوندی و موازین حقوقی بیان می گردید، حفظ کردند.

سرمایش نو در هزاره های پنجم و ششم پیش از میلاد هنگامی که درختزارها (لس ها) در شمال به تندرا (دشت ها و جنگلزارهای گسترده و سترگ) مبدل گردیدند آریایی ها را ناگزیر گردانید پناهبری به سوی جنوب را در سرزمین «ایین» (بر پایه کتاب ویلیس- هند و چین) که از دریاچه بایکال تا دریای عرب پهنا داشت، ادامه دهند. آریاییان در سمی ریچی (هفت رود) قدیم- در استپ (دشت) های اورال جنوبی از آلتای تا کسپین اسکان گزیدند. بر پایه کتاب ویلیس، پیشوای آریایی ها بوگومیر Bogomir (بلاگومیر Blagomir یا بلاگوی امیر Blagoi amir)¹⁰ یا ییما (یما) ی اوستا- پادشاه شبان

⁹. «یار» (یاریل) - خدای زمین، خدای همواری و پشته ها (انتونیم «پیرون»- خدای دریا)-گ.

¹⁰. بوگ (Bog) به روسی به معنای خدا (همتا با بخ» پارسی است که در نام های بجدی و دو شهر بغلان و بغداد بازتاب یافته است) و «میر» (mir) در زبان روسی دارای معنایی چون: جهان، صلح، مردم و همچنان عالی (پسندیده، برین و نیکو) است و همیشه بار مثبت دارد. «بوگومیر» را می توان این گونه خدایگان یا خداوندگار ترجمه کرد. «بلاگو» (blago) که نیز ریشه ایرانی دارد، در روسی به معنای نعمت، آسایش (رفاه) و ... است.

در این جا «بلاگو میر» به معنای شاهی آمده است که در راه رفاه و آسایش مردم کار می کند. «بلاگوی امیر» را به زبان پارسی دری می توان «امیر مهربان» یا امیر آسایش خواه و بهخواه و نیکخواه خواند. مگر به دشوار بتوان کلمه روسی «میر» را که ریشه ایرانی دارد، همتای «امیر» عربی شمرد، مگر این که امیر عربی از «میر» پارسی گرفته شده باشد (آن هم در قرینه یی که نویسنده به کار برده است)؟ هرچند در زبان پارسی گاهی «میر» که مخفف امیر است که به جای آن به کار می رود

(چوپان) سده زرین (جمشید شاه ایران به روایت شاهنامه) یکی پنداشته می شود.

در اوستا آمده است که یما اسرار و رازهای تهیه شربت مقدس سوما (هوما)¹¹ را از ویواسوانت آموخت. (در کتاب ولیس- بوگومیر اسرار تهیه «سوریتس» (نوشابه گوارا) را از خدای «خمیل کواسوری) («کواسگر خمار)¹² به دست

(به گونه مثال؛ میر ماه است و بخارا آسمان- ماه سوی آسمان آید همی) از رودکی، یا «یکی میر بود اندران شهر او- سر افزاز و با لشکر و با آبروی» و یا «میر ابو احمد شهریار دادگر- سر فراز گوهر و فخر بزرگان تبار». همچنان اشرف خان هجری- پسر خوشحال خان ختک در رثای پدرش می گوید: «رفت آن میر روه شاه ختک- که به خوبی امیر افغان بود».

با آن هم، نگارنده به موردی که گواه بر پارسی بودن ریشه کلمه «امیر» به معنای شهریار و پیشوا و رهبر و سرکرده باشد، بر نخورده ام (هر چند به روایت اساطیری آریایی ها، نخستین انسانی که آفریده شد، گیومرث (زنده میرا) بود که نخستین پادشاه بود. چنانچه مسعود مروزی گوید: «نخستین گیومرث آمد به شاهی- به گیتی در گرفتش پیش گاهی» یا فردوسی گفته است: «نخستین خدیوی که لشکر گشود- سر پادشاهان گیومرث بود».

به هر رو، شاید «میر» روسی از همین «میرا» (میرنده) پارسی گرفته شده باشد. مرث- مرگ و میر هم به شکل مرگ و هم به شکل مرگ و میر در زبان پارسی کاربرد دارد. «گیو» به معنای زنده است و این احتمال هم هست که «ژیف» در زبان روسی به معنای زنده نیز از همین گیو گرفته شده باشد. شایان یادآوری است که در قفقاز در میان گرجی ها هنوز هم نام گیو به همین معنای زنده رایج است. همچنان کلمه «سمرت» به زبان روسی به معنای مرگ است که شاید از ریشه مرث پارسی گرفته شده باشد. اگر گیومرث را همان بوگومیر بدانیم، ترجمه بوگومیر- خدای میرا (میرنده) یا همان زنده میرا می شود. مگر، اثبات این فرضیه نیاز به پژوهش های کارشناسانه و بنیادی زبانشناسیک و ریشه شناسیک دارد که نگارنده نمی تواند در باره آن اظهار نظر کند.

کارشناسان روسی بر آن اند که میر از مهر (میترا) گرفته شده است. اگر این چنین بپنداریم، بوگومیر به معنای خدای مهر (خدای آفتاب) یا «خورس» می شود. مگر، در آثار روسی به موردی که میر به معنای امیر یا مهر یا خورشید به کار رفته باشد، برخوردیم.

¹¹. در روزگار باستان دوشیزگان آریایی در جشن های نوروزی به شادی و رقص و دلبری می پرداختند و با نوشیدن افشیره «گیاه هوما یا هویاما (سوما) شادکام و سرمست می شدند. هئوم عصاره گیاهی بوده که مستی عارفانه می بخشیده است. در زبان اوستایی «هئومه» و در زبان ویدی «سئومه» است. (برگرفته از: «نوروز خوش آیین»، ص. 20، نوشته روانشاد داکتر احمد جاوید، رییس پیشین دانشگاه کابل، 1999، پاریس، «انجمن فرهنگ افغانستان»-م.

¹². کواس نوشیدنی یی است گوارا که از گندم درست می شود. نوشیدنی آب گندم.

آورد. یما- بوگومیر دارای چند رمه و پاده چارپایان در کشور سرسبز و پر برکت بود و بنا به روایات اسلاوی «در آن سوی دریا در سرزمین خرم» نزدیک به هزار سال عمر کرد. بوگومیر نخستین پادشاه سرزمین «کیمیری» به شمار می رود که بسیاری از مردمان اروپای شمالی و آسیای سلاوی ها و ایران ها از نوادگان او به شمار می روند. بر پایه کتاب ویلیس بوگومیر نیای سیوا، روس، دریوا، اسکریوا و پولیوا بود که از آنان شمالی ها، روس ها، دریوایی ها، کریویچی ها و پولیانی ها زاده شدند (ص. ص. 22-23 و 173 فرآویزهای نوشته شده از سوی آ. ای. آسف).

برای چندی، آریایی ها در پنج (پنجاب یا پنج رود) جا گرفتند. - جایی که اوضاع طبیعی و فراوانی چراگاه ها زمینه ساز توسعه زمینداری و دامپروری می گردید. آریایی ها منطقه پنج را در نتیجه یک زمینلرزه بسیار سهمگین که در باره آن به تفصیل در کتاب ویلیس و نیز کتاب هندی «مهابارتا» سخن به میان آمده است، ترک گفتند. پیشوای آریایی ها یارون نام داشت (ارجون هندی یا آریای سلاوی) که سه پسر او به سه نوع تقسیم شدند و به سوی باختر و جنوب رفتند.¹³

آریایی ها در هند و فلات مرتفع ایران

زمان آمدن آریایی ها به شمال باختری هند و فلات مرتفع ایران دوره یی از سه هزار سال پیش از میلاد تا سده هشتم پیش از میلاد شمرده می شود. پسان تر ها آریایی ها به دو شاخه ایرانی و هندی تقسیم و با باشندگان بومی آمیزش بومی آمیزش می یابند. به گمان بسیار در سده های نهم و دوازدهم پیش از میلاد کتاب های مقدس آریایی های هندی- «ویداها» نگاشته می شود. نخستین ساختار دولتی ایجاد می گردد و عهد توسعه مستقل شاخه های جداگانه قبایل آریایی آغاز می گردد. در این حال یادواره ها در باره نیاکان مشترک زمان

¹³. در اساطیر پارسی نیز چنانی که فردوسی در شاهنامه آورده است، فریدون سه پسر به نام های سلم، ایرج و تورج داشت که پس از تقسیم جهان به سه بخش، تورج به شهریار سرزمین های توران، ایرج به شهریار سرزمین های ایران و سلم به شهریار سرزمین های باختر رسید.

درازی حفظ می گردد. درست مانند بسیاری از اتنونیم ها و توپونیم ها.

بنا به دیرین ترین روایات روسی همه انواع آریایی سلاوی نوع روسی به شمار می روند. چون همه بازماندگان پری دریایی روسی و خدای دریا (پیرون) به نام روس ها یاد می شدند که نواده آن ها -آریا پسر «دژیوگ» بود. مگر در میان انواع روس ها که به کیان-پولیان، چک ها، کوروات ها و... تقسیم می شدند، نوعی ناب روس ها متشکل از آریایی های ایرانی بود که فرزندان بوگومیر(یما) دوویان/ ادوین (ادوین)، تروویان، سامو، ساما (سمسون)، زارین/زرین(زار) و روس (رستم) بودند.¹⁴

روس در بسیاری از افسانه ها نزدیک است به اسکیت، چون هر دو از دیدگاه پیدایش خود با اژدها پیوند دارند: روس (روستم = رستم) در شاهنامه پسر زار (زال) شمرده می شود که نوه اژی-دهاک (اژدها به زبان پارسی و «یاشر» (سوسمار) به زبان روسی) است. اسکیت در نزد یونانیان پسر هر اکلید (هرکول) و نیش شاهمار است. بنا به کتاب ویلیس روس از هفتروود (سمی ریچیا) به قفقاز شمالی و دون (دن) رفت، روستم (رستم) بنا به روایت شاهنامه نیز به سوی کوه سفید رفت (البروس= البرز- کوه مقدس التاری (زرین) در افسانه های سلاوی) و دژ سفید. دلچسپ است یاد آور گردیم که توپونیمیک جنوی روسیه و زمین های دن از سوی برخی از پژوهشگران روسی به عنوان تقریبا کاملا دارای خاستگاه ایرانی شناخته شده است.

سال نو در نزد ایرانیان و سلاوی ها قدیم:

با سخن گفتن در باره اشتراک میراث فرهنگی سلاوی ها و ایرانیان برخی از ویژه گی های آیینی را که آشکارا با همانندی خود به چشم می خورد (مرتبط با جشن گیری تاریخ های اصلی گاهنامه یی) به خاطر می آوریم. در میان جشن ها و سنت های گاهنامه یی سلاوی های قدیم

¹⁴. زار= زال (پدر رستم). در زبان پارسی تبدیل از «ز» به «ل» عام است. در آثار کلاسیک پارسی رستم به شکل روستم آمده است-گ.

برجسته ترین جای را جشن «کرسنایا»¹⁵ گورکا) «تپه قشنگ»- روز نخست «بیلویار» (سال روشن)¹⁶ می گیرد که مطابقت دارد با روز اعتدال بهاری که اکثر به روز 21 ماه مارچ برگزار می گردید. روشن است که در این روز روس ها به طبیعت می رفتند، به پرندگان نان می دادند، مراسم یاد بود ارجگزاری به نیاکان را برپا می کردند، از فرجام کار آریاییان در خاستگاه نخستین شمالی شان یاد می کردند از هفتروود (هفت آب) و مانند آن.

در روسیه پراوااسلاو (ارتدکس) با این سنت چنین بر می آید که سنت نان دادن به پرندگان¹⁷ و آزاد ساختن آن ها در هفته عید پاک (فصح) و همچنان «رادونیتسا»- برگزیده ترین روز یاد بود نیاکان در گذشته با بازدید حتمی از آرامگاه های وابستگان [و گل گذاری بر گورهای شان-م.م.] [سه شنبه پس از «آنتی پاسخا»- یک شنبه «فومین» پیوند دارد. ارتدکس ها همچنان به جشن گیری کرسنایا گورکا ادامه می دادند.

کرسنایا گورکا چونان نوید دهنده آمدن بهار با آفتاب دیر انتظار قشنگ بود و زمان مناسبی برای عروسی ها و گردش ها به شمار می رفت و از هفته فومین تا روز «یوریف»¹⁸ ادامه پیدا می کرد. در کرسنایا گورکا نشستن به خانه درخور سرزنش نکوهیده و ناپسند به شمار می رفت (با این شگوم که برای پسر جوان عروس بد نصیب خواهد شد و برای دوشیزه نامزد خراب).

در ایران، افغانستان، تاجیکستان، آذربایجان، ازبیکستان و شمار دیگر کشورهای همسایه جشن سال نو-

¹⁵. باید گفت که کلمه «کرسنایا» یا «کرسنی» در زبان روسی دو معنا دارد- یکی رنگ سرخ و دیگری قشنگ و زیبا. در این جا منظور از تپه قشنگ است. یک اشتباه بزرگی که در ترجمه کلمه «کرسنایا پلوشاد» رخ داده است، ترجمه «میدان قشنگ» مسکو- (میدان سرخ» است). در این جا دقیقا منظور از «کرسنایا پلوشاد»- «میدان قشنگ» است نه «میدان سرخ».

¹⁶. منظور از روز نوروز- 21 مارچ است که معمولا روز بسیار روشن و شب بسیار تاریک می باشد.

¹⁷. مانند سنت ارزن دادن به کیوتران در زیارتگاه ها در کشورهای افغانستان و ایران و... که کاری ثواب پنداشته می شود.

¹⁸. در روسیه بسیاری از اعیاد مذهبی به نام پیشوایان مذهبی مقدس یاد می گردد چون روز «تاتیانا»، «روز یوریف» و مانند آن.

نوروز به رغم داشتن خاستگاه آشکار پیش از اسلام آریایی خود- رسماً به روز اعتدال بهاری هنگامی که خورشید وارد برج «حمل» (فروردین) می‌گردد، جشن گرفته می‌شود. در گذشته، زمان دقیق آغاز نوروز را اخترشناسان درباری استخراج می‌کردند و به موقع به فرمانروایان خود گزارش می‌دادند. تا دو هفته پیش از نوروز، ایرانیان دانه‌های گندم، جو، و یا عدس را برای آراستن و زینت خوان (سفره) سال نو در میان ظرفی می‌کارند. در میان چاشنی‌های دیگر حتمی و خوراک‌های گوناگون بر سر سفره، شمع‌های روشن (به این باور که شمع‌ها باید تا آخر پیش‌آینه بسوزند تا عمر صاحب‌خانه دراز گردد) و سینی‌یی با تخم‌های رنگ‌آمیزی شده گذاشته می‌شود (آن‌چه که سلاوی‌ها در «پاسخا» (عید پاک) و یا روز جشن «ترویسین» (تثلیث)¹⁹ می‌کنند).

به روز چهارشنبه آخر سال کهنه (چهارشنبه سوری) در خیابان‌ها آتشدان‌ها و اجاق‌ها را برپا می‌کنند و از سر آتش می‌پرند. با گشت و گذارها با پوشیدن جامه‌های جنس مخالف و تا می‌توانند سر و صدا و هنگامه برپا می‌کنند به خانه‌ها می‌روند و مهمان می‌شوند (درست مانند آن‌چه در روسیه قدیم در آستانه میلاد مسیح و دیگر جشن‌های مقدس می‌کردند). در روز سیزدهم نوروز رسم است تا همگان به پیک‌نیک و گشت و گذار به بیرون شهر یا به دامان طبیعت بروند و شام دیر به خانه برگردند (سیزده بَدَر). دوشیزه‌هایی که آرزومند شوهر کردن اند، در این روز از سبزه‌های نارس جاروب می‌بافند، رخساره‌های خود را با آب بهاری جویها می‌شویند و می‌خوانند: «روز سیزدهم نزدیک به در ایستاده ام و سال آینده در خانه شوهر-نوزاد روی دست».²⁰

مراسم سرود و شادمانی همانندی به چهارشنبه آخر در آستانه نوروز (چهارشنبه سوری) در ایران در آستانه

¹⁹. جشن ستایش و بزرگداری از «خدای پدر»، «خدای پسر» و «روح القدس» و نیایش به درگاه آن‌ها-گ.

²⁰. در اصل چنین است: «سیزده بَدَر، سال دیگر، خانه شوهر، بچه به بر». در این جا گزارنده روسی در ترجمه کلمه «بَدَر» (به معنای بیرون شدن) دچار لغزش شده و آن را با «نزدیک به در» (کنار دروازه) عوضی گرفته است.-گ.

ماه روزه برگزار می گردد و از نگاه تیپولوژی با «ماسلینیتسا» (کارنوال- عید پس از ایام نخستین روزه) سلووی که در آستانه روزه بزرگ برگزار می گردد، همانند است. در ایران این جشن به نام پرنندگان؟ (از ارمنی- بارکندن؟) یاد می شود. کنون این سنت های ایرانی در نواحی پارسی زبان افغانستان زیر نام «برات» یا «شب برات» حفظ گردیده است.

تاثیرات آریایی ها در آسیای قدیم در هزاره نخست پیش از میلاد

هرگاه به اطلاعات موجود در کتاب ویلیس باور کرد، می توان به این نتیجه گیری رسید که خون هند و ایرانی- آریایی (اسکیت ها) ساک ها، سرمان ها، مادها، وان ها) در رگ های تقریبا همه فرمانروایان آسیای قدیم در میانه های هزاره نخست پیش از میلاد روان بود. در سده های میانه پیشین²¹ تاریخ نویسان عرب، سلووی ها را از بازماندگان مادها می شمردند. مادها و اسکیف ها که با یک دیگر دشمنی داشتند، با هم می رزمیدند، پیمان ها می بستند؛ در آسیا در سده های ششم و هفتم پیش از میلاد فرمانروایی داشتند تا هنگامی که کیئر کبیر یا کوروش (کبیر)²² بنیادگذار دودمان پارسی هخامنشی ها به سال 553 پیش از میلاد در برابر نیای خود- آخرین پادشاه مادی- استیاگ برخروشید. کوروش کبیر خود نیز می توان گفت در پیکار با وابستگان دور تر خود- قبایل ساک- اسکیت ماساگیت ها که او به ملکه آن ها تومیرید (تومیریس) در برابر پیشنهاد صلح اش پاسخ رد داد، و پسرش [اسپارگاپیس-گ.] را به اسارت گرفت، کشته شد.

به سال 530 پیش از میلاد کوروش کبیر در نبرد به زمین افتاد و تومیرید که دستور داده بود او را سر بزنند، بنا به روایات سر بریده او را به درون مشک

²¹. سده های میانه (قرون وسطی) را به سه دوره: پیشین، میانه و پسین رده بندی می کنند-گ.

²². یکی از نکته های جالب این است که بر پایه پژوهش های تازه، ذوالقرنین که در قرآن از او نام گرفته شده است، همین کوروش کبیر است. علامه طباطبایی- یکی از کسانی است که در تفسیر معروفش ذوالقرنین را کوروش می پندارد.

پر از خونی انداخت و گفت: «ای تبهکار، تو خون می خواستی- کنون از آن سیراب شو!»²³

پس از پادشاهی پسر کوروش- کبیر کامبیز دوم و برادر او باردی (که او را مادی خود گماشته و یک افسونگر درباری (مخ یا گئومات/گوماتا) که به گونه شگفتی بر انگیزی با باردی (بردیا) همچهره بود، می پنداشتند. با آن که او را با رعایت همه خصوصیات مراسم، تاجپوشی کرد، و به عنوان پادشاه ساتراپ های همه استان های امپراتوری شناخته شد) به سال 522 داریوش یکم- سرکرده یکی از هفت تیره سرشناس پارسی به پادشاهی رسید.²⁴

آخرین فرمانروای دولت هخامنشی که از اثر جنگ های پیهم و پیوسته با دولت های یونانی، شورش ها و دسایس درونی کاخ ناتوان شده بود، ساتراپ ارمنستان- کودومان (Codomon) بود که به نام داریوش سوم به سال 336 پیش از میلاد تاج پوشی کرد.²⁵

او با شکست خوردن از الکساندر ماکدونی (اسکندر مقدونی) در نبرد معروف در حوالی گوگامل (Gaugamelle) (دشت سرسبزی در نزدیک نینوا- پایتخت پیشین امپراتوری آشور آربیل (آرابلا) به سال 331 پیش از میلاد به آن سوی سیر دریا (سیحون) گریخت و به دست فرمانروای باکتريا و سگدیانا (سغدی ها)- اسکیتی به نام بیس [یا بوس-گ.] (بوس لقب سلطنتی شهزادگان

²³. «تومیریس مشکی را پر از خون کرد و از میان اجساد کشته شدگان پارسی جسد کوروش را یافت و سر او را در این مشک فرو برد و با لحنی سرزنش آمیز چنین گفت: «تو پسر مرا از من گرفتی، از من که هنوز زنده ام و بر تو پیروز شدم. دستور داده ام که تو را با خون سیراب کنند». (برگرفته از «تاریخ ایران باستان»، دکتر اردیشیر خدادادیان، 1378، ص. 46) - گ.

²⁴. داریوش یکم پسر ویشتاسپ از تبار هخامنشیان (از شاخه خاوری آن دودمان) پسر وای باختر (بلخ یا باکتريا) - گ.

²⁵. «استرابون»، دیو دورسیسلی و آریان او را - داریوس، بیرونی (در «آثار الباقیه عن القرون الخالیه»، - دارا بن دارا، طبری (در تاریخ ارسل و الملوك)) - دارا بن دارا بن بهمن اسفندیار، حمزه اصفهانی (در «تاریخ سنی ملوک الارض و النبیاء») - دارا بن دارا بن بهمن، عبری (در «مختصر الدول») - داریوش بن ارشک و یاقوت حموی- دارا بن دارا بن قباد و فردوسی (در شاهنامه) - دارا پسر داراب خوانده اند. ژوستن از قول دینون او را کودومان نوشته است» 0 برگرفته از همان اثر، ص. 233) - گ.

سلاوی بنا به کتاب ویلیس) که جنگجویان او در سپاه داریوش سوم خدمت می کردند و به پیروزی پارس ها روادار نبودند، (چون بر دستیابی استقلال در نتیجه فروپاشی امپراتوری هخامنشی سنجش داشتند)؛ کشته شد.

پس از مرگ داریوش کودومان، بیس (بوس) باکتريا خود را **شاه ایران** خواند- به نام اردیشیر چهارم که پسانترها به دست اسکندر مقدونی در سگدیانا به اسارت افتاد و به سال 329 پس از شکنجه های خشونتبار در پایتخت قدیم ماد- اکتابان (همدان) اعدام گردید.

با گذشت هزاره ها آریایی ها که به قبایل گوناگون تقسیم گردیده بودند، مناسبات خود را به گونه های مختلف برپا می نمودند: مواردی بود که با هم می جنگیدند و با یک دیگر دشمنی می ورزیدند. در این رابطه، بایسته است به ویژه در مجموع خصلت نسبتا صلح آمیز مناسبات سلاوی ها- ایرانی ها و در آتیه تماس های روسیه- ایران در درازای سراسر تاریخ مناسبات را برجسته ساخت. در سده ششم این مناسبات را که «ژست» از بوته آزمون برآمده یی در برابر سیمای دشمن مشترک بود، و با احساس همبستگی برجسته گردیده بود، می توان حتی برادرانه خواند.

هنگامی که تیره های سلاوی به قبایل مستقل جدا شدند، میان آن ها خانه جنگی آغاز گردید و دولت روسیه که ضعف گردیده بود، آغاز به پرداخت باج به گوت ها و سپس به خزری ها نمود. خزری ها که از باج به دست آورده ناخشنود بودند، به هر به گونه های مختلف بر روسی هایی که نزد سردار اسکوتن (که زیر حاکمیت خزری ها نرفته بود) می گریختند، ستم روا می داشتند و آن ها را می کشتند.

کتاب ویلیس در این باره چنین گزارش می دهد: «... و چون او **ایرونی** بود، از ایرونیان کمک خواست (این گونه آلن ها خوانده می شدند- نیاکان بخشی از اوسیتین ها. یکی از دو دیالکت (لهجه) اصلی در جمهوری [خود گردان-گ.] اوسیتین امروزی به نام «ایرونی» یاد می شود) و آن ها سوارانی فرستادند و (خزرها را) درهم کوبیدند. چنین قصه می کنند که شماری از

روسی ها زیر تاثیر خزر باقی ماندند و برخی دیگر خود را تا شهر کیف [پایتخت اوکرایین-گ.] رساندند و در آن ماندگار شدند. آن عده از روسی ها که نمی خواستند زیر تاثیر خزی ها باشند، به سوی اسکوتن شتافتند.

و این گونه، دولت روس ساخت و ساز می یافت. ابرونیان از قدیم از ما باج نمی گرفتند و همچنان به روس ها اجازه می دادند به شیوه زندگانی روسی زیست نمایند. مگر خزی ها روسی ها را که به کار و می داشتند، از ما باج می ستانیدند و هم کودکان را می گرفتند و هم زنان را و بس شیر بودند و شرارت می آفریدند» (کتاب ویلیس، ص. 109-110). پس آنتر ها روسی ها و آلن ها («ایرونی ها») به سرداری اسکوتن گوت ها را درهم کوبیدند. خزی هایی که توسط یونانیان از شهر کیف بیرون رانده شدند، کوشیدند با اسکوتن پیمان اتحاد ببندند، مگر او با یادآوری ستم هایی که خزرها بر روسیان روا داشته بودند، رد کرد.

در مساله در باره به جایی کاربرد مدارک سنت های فلکوریک و حماسه های متولوژیک (اسطوره یی/ در پژوهش های تاریخی متعلق به قدیمی ها، به پنداشت ما عقیده ادبیات شناس سرشناس روس- اکادیسین ان. ن. فسیلیسکی [استوار بر این که-م.]: «در میان حماسه اسطوره یی (اساطیری) و حماسه تاریخی هیچ مرز محسوسی تصور نمی گردد: اختلاف وجود ندارد، نه عینی، نه برای ذهنیت توده یی، بل تنها [مرز-گ.] ذهنی برای ما وجود دارد که [به گونه مثال-م.] زمان ایوان مخوف و عهدهای نزدیکتر و آشنا تر را ادامه می دهیم اساطیری بنامیم؛ به گونه شگفتی بر انگیزی دقیق و توجیه پذیر اند. (فسیلیفسکی. ا.ن.، دو رساله نوشته شده در ورشو (لهستان) / مجله «پیام اروپا»، 1872، جلد 10، ص. 912).

اشتراک مذهبی- اساطیری و زبانی سلاوی- ایرانی:

همداشته های مذهبی-اساطیری و فرهنگی سلاوی- ایرانی با داده های فزون شمار باستانشناسیک پشتیبانی می گردد که گواه بر تاثیر چشمگیر قبایل ایرانی بر قبایل سلاوی اند. نزدیکی آشکارای مدل مذهبی و ترمینولوژی مذهبی سلاوی ها و ایرانیان را زبانشناسان معاصر پیش از همه «چونان حفظ میراث هند و اروپایی، و همین گونه تکامل برابرا نه» توضیح می

دهند و در این حال نشاندهی می کنند که نزدیکی
سلاوی- ایرانی افزون بر این [به دلیل-گ.] شاخص است
که اصلا زبان های هند و اروپایی در قاموس مذهبی
اساسا از هم جدا می شوند» (زالیزنیاک ا. ا. «مسایل
مناسبات زبانی سلاوی- ایرانی دوره باستان» // مجله
مسایل زبانشناسی سلاوی، مسکو، 1962، صص. 41-42؛ همچنان
در آثار و. ای. آبایف، م. ن. بوگولیوف، س. پ.
ابنورسکی، و. ن. توپورف، او. ن. تورباچف و ا. ا.
فرییمان و دیگران به پژوهش های ایتمولوژیک (ریشه
شناسیک) ایرانیسم در زبان روسی پرداخته شده است).

همو این نزدیکی، با سازگاری و همخوانی منافع
جیوپولیتیک سلاوی ها و ایرانیان گاهی منجر به الگو
برداری نمایان رب النوع های بت پرستی از پانتیون ها
(آرامگاه ها) ی خودی ایرانی و شمولیت آن ها به
پانتیون ها (آرامگاه ها) ی روسی قدیم گردیده است.
برای نمونه دو تا از شش بتی که به دستور کنیاز
(سردار) ولادیمیر در نیمه دوم سده دهم بر روی تپه
یی بیرون از حیاط زندان (برپایه داستان «سال های
موقت» برپا گردیده اند، «واقعا ایرانی هستند. سخن
بر سر «خورس» [خورس= خوارس= خوارزم= خوارزم]-گ.] و
سیمارگل [سیمارگل= سیمرگل= سیمرگ= سیمرغ]-گ.] است
که ولادیمیر ناگهانی آن ها را (بدون سازگاری
مقدماتی با سنت های روسی) در رده ارجمندترین ارباب
الانواع گنجانید.

دلیل تصمیم او آرزومندی او مبنی بر بسیج قبایل
ایرانی (نیرومند از دیدگاه نظامی) خوارزم به عنوان
متحدان 0 که در پایان سال های دهه هفتاد و آغاز
سال های دهه هشتاد سده بیستم (که در پایان سال های
دهه هفتاد و آغاز سال های دهه هشتاد سده بیستم
«ایتیل» را تسخیر و خزر را رام ساختند) و خنثی
کردن حریفان بالقوه بود.

رب النوع آفتاب (خورس از دیدگاه ریشه شناسی پیوند
دارد با نام خوارزم («کشور خورشیدی»)) و سیمارگل
(که آن را با پرنده افسانه یی- سیمرغ که زمان

درازی آرم (نشان) رسمی ایرن بود،²⁶ یا «سئنمورف»²⁷ - سگ بالرداری در فلس ماهی که بنا به پنداشت ایرانیان در زمین، در هوا و در آب²⁸ فرمانروایی می کرد) یکی می پندارند)، از سوی خوارزمیان فراوان احترام می شد.

به ویژه از سوی آنانی که به باخت می گریختند، با نجات خود از استیلای اعراب و اسلامیزاسیون. بسیاری از آنان در کیف ماواء گزیدند و این گونه شامل ساختن آگاهانه خورس و سیمارگل از سوی سردار ولادیمیر در ترکیب خدایان روسی گامی مهمی که در راستای جدا ساختن گارنیزون ایرانی وسطی خوارزمی از خزرهای ترک زبان و جوامع یهودی نیرومند از دیدگاه مذهبی و اقتصادی سنجیده شده بود، شمرده می شد.» (برگرفته از اثر توپوروف و. ن. - تقدس و مقدسات در فرهنگ روحانی روسی»، جلد 1، مسکو، 1995، ص. 518).²⁹

از ارثیه مشترک آریایی در زبان روسی «ایرانسم های سلاوی» [واژه های سلاوی دارای ریشه ایرانی-م.]

²⁶. در شاهنامه در باره آرم (نشان) رسمی ایران چنین آمده است: «درفشی چو سیمرغ والا سپید- کشیده سرش سوی تابنده شید -گی.

²⁷. سئن در اوستا (که در تفسیر کلمه یسشت ها آمده) به معنای سیمرغ است که ظاهراً عقاب باشد. در سانسکرت نیز به معنای شاهین آمده است. «اوپائیرسئن» یعنی برتری از پرش عقاب- کوه چنان بلندی که عقاب بلند پرواز به فراز آن نتواند رسید. فردوسی این تعریف را برای چنین کوهی به کار برده: «یکی کوه بینی سر اندر سحاب- که بر وی نپزید پر عقاب»-گ.

²⁸. م. ا. واسیلیف می پندارد که سائن- سئنمورف- سیمرغ که به پیشینه دیرین آریایی برمی گردد، از همان آغاز شکل برونی آن - یک پرنده بزرگ پیکر درنده بود (نگاه شود به: م. ا. واسیلیف، آتش پرستی سلاوی های خاوری در آستانه سرنگونی دولت روس: تعامل مذهبی-اساطیری با جهان ایرانی: فرم آتش پرستی سردار ولادیمیر، مسکو، 1999، ص. 157).

²⁹. به باور م. ا. واسیلیف، سخن بر سر «بیگانه بودن» خورس و سیمارگل برای سنت های دیرین روسی پیش از پذیرش مسیحیت نه، بل در باره افزایش طبیعی ارج این خدایان در آیین آتش پرستی سلاوی های خاوری از راه استحاله ایرانی ها به سلاوی ها در تراز خود آگاهی تباری است. (واسیلیف م. ا.، همان جا، ص. 71).

فراوانی حفظ گردیده است که ما در گفتگوهای خود از آن بهره می‌گیریم. بی آن که در باره خاستگاه «ایرانی» آن‌ها بیندیشیم و آن‌ها را از ریشه روسی می‌پنداریم (چون: بوگ (Bog- بخ، خدا)، «ویرا» (vera- عقیده)، «نئبا» (neba- آسمان)، «رای» (ray- بهشت، مینو)، «سویتوی» (swjetoj- مقدس)، بلاگوی (blagoi- رفاه، نعمت، آسایش، نیکویی)، «خرام» (khram- نیایشگاه، معبد، ستایشگاه)، «سلووا» (slovo- کلمه، سخن)، «چاشا» (chasha- پیاله، جام)، «زویزدا» (zwizda- ستاره)، «تما» (tma- تاریکی)³⁰، «موگیلا» (mogila- آرامگاه)، «سرام» (sram- شرم، بی‌آبرویی)، «چیتات» (chitat- خواندن)، «وروژیت» (vorojit- مسلح ساختن) [و همین گونه کلمه اروژیا- جنگ افزار-گ.]، «گدات» (gdat- فال بینی، گمانزنی)، «ووپیت» (vopit- فریاد زدن، آوا کشیدن، داد زدن)، «دومات» (dumat- اندیشیدن، فکر کردن) [و... و از همین جا کلمه «دوما» (مجلس شورا)-گ.]، «زوات» (zwat- فراخواندن، کسی را نزد خود خواندن) و...³¹ یخبندان عظیمی که آریاییان قدیم را

³⁰. در زبان پشتو هم کلمه «تورتم» به معنای تاریکی و سیاهی به کار برده می‌شود. برای نمونه: در بیت «تاریکی غم دی- جهل تورتم دی» (تاریکی غم است- جهل تاریکی و سیاهی است).-گ.

³¹. کلمه روسی گورا («گرا») (gora- کوه) نیز از کلمه فراموش شده «گر» پارسی گرفته شده است که همین اکنون در زبان پشتو به شکل «غر» کاربرد دارد. در قدیم هنگامی که اصطلاح جغرافیایی «جبال» را به کار می‌بردند، مراد از سرزمین غور و غرستان (غرستان) بود و «شار»های (شاهان) غور را نیز ملک الجبال («گرشاه») می‌گفتند. چنانچه امیر معزی گوید: «شار غرستان اگر باید نسیم همتش- خاک آن بقعت کند چو زر مشت افشار». پروفیسور داکتر مجاور احمد زیار- استاد پیشین دانشگاه کابل و کارشناس زبان پشتو به تاریخ 13 اکتبر 2001 در لندن به من (گزارنده) گفت که ریشه «غر» پشتو از کلمه «گیری» یا «گره» سانسکریت است.

همچنان در همین روز روانشاد استاد داکتر جاوید- رییس پیشین دانشگاه کابل و استاد زبان و ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه کابل گفتند که کلمه روسی «موری» (More- دریا) نیز برگرفته از پارسی است. ایشان فرمودند یکی دیگر از کلمه های روسی که در شمال افغانستان رایج است، «استکان» (stakan- که در ایران به آن لیوان و در افغانستان گیلان (شیشه) می

ناگزیر گردانیده بود تا خاستگاه نخستین پر برکت شمالی خود را ترک گویند، در اذهان نیاکان ما به استواری، احساس سرما را به عنوان پدیده یی نامیمون منبع بدبختی و رنج ها و بیماری ها انداخته بود.

گویند، در اصل از دوستکانی پارسی گرفته شده است. ایشان در این رابطه در فراویز ص. 10 کتاب «اوستا» چاپ سوئدن، 2001، می نویسند: «رودکی سالار شعر پارسی شهریار سیستان را «مه آزادگان» به معنای شهریار ایرانیان خوانده است و اشاره به جام شراب (دوستکانی) می کند که بر یاد او و شادی (سلامتی) او می نوشیده اند.»

یکی دیگر از واژه ها کلمه های پارسی رایج در روسی آمده است، «چمدان» است که در اصل جامه دان بوده است. طرفه این که در ایران و شهرهای باختری افغانستان از جمله هرات جامه دان را به شکل روسی آن - چمدان تلفظ می کنند که به گمان غالب واژه دو باره بازگشته جامه دان- این بار از روسیه است.

این گونه، شمار واژه ها و کلمه های پارسی رایج در روسی بسیار است. به گونه مثال، در علم کانی شناسی (مینرالوژی) کانی معروف الماس (که در اصل از پارسی «ماس» گرفته شده و «ال» عربی به آن افزود گردیده است) را در روسی «الماز» می گویند. یا عنصر شیمیایی زرکونیوم که رنگ طلایی دارد، از «زرگون» پارسی گرفته شده است. همچنان فیروزه را «بیریوزه» می گویند و لاژورد (لاجورد) را «لازوریت» و زمرد را «ایزومرد»....

بایسته است یادآور گردیم که شمار واژه های روسی که به زبان پارسی راه یافته اند، نیز کم نیز نیست. برای نمونه کلمه روسی «پدنوس» (که در ایران به آن «سینی» می گویند). در استان های شمالی افغانستان «بادنجان رومی» (اصطلاح رایج در کابل) را که در ایران به آن «گوجه فرنگی» می گویند، به شکل روسی آن «پامئدور» می گویند. یا «چایجوش» و «چای بر» را که در ایران به آن «قوری» می گویند، به شکل روسی آن «چاینیک» می خوانند. «سماوار» نیز روسی است و کالسکه هم.

بایسته است یادآور گردم که (به گفته استاد مجاور احمد زیار) انگور (رز) نیز از روسی به پارسی آمده است (از وینوگراد). اگر همین باشد، می توان گمان زد که ترانسفارماسیون و ترانسکریپسیون این کلمه از روسی به پارسی شاید چنین رخ داده باشد: وینوگراد- وینگراد، وینگر و انگر- انگور که باید گفت در مناطق شمال خاوری افغانستان- بدخشان انگور به شکل انگر تلفظ می شود.-گ.

موروز (-moroz - سرما)³² روسی و «مرض» (بیماری) خویشاوند اند و از کلمه اویستایی «میریز»³³ که مفهوم سرمای عادی و درجه نهایی ناخشنودی را می‌رساند؛ ریشه گرفته‌اند.

همو، به همین دلیل در مرکز دوزخ به باور تدوین‌کنندگان «اویستا» سرما و یخبندان [(منظور از «برزخ» است-گ.) وجود دارد که [سوژه آن-گ.] از سوی دانه در «کمیدی الهی» به کار برده شده است.

کلمه روسی «پارنی» (-parni جوان‌ها/پسران جوان) که مفرد آن «پارن» - پسر جوان می‌شود- به کلمه ایرانی باستان «پارن» (parn) می‌رسد که هم به معنای لایه اجتماعی- سنتی جنگجویان مجرد (بی‌زن) و هم به معنای اتحادیه زیرزمینی جنگجویان جوان می‌باشد.

«خوروشی» (khoroshi / «خاروشی»- خوب) - یکی از رایجترین کلمات در زبان روسی به گونه‌ی که برخی از پژوهشگران می‌پندارند، به گونه مستقیم با نام خورس- [خدای-گ.] انسانگونه‌ی (انتروپومورف) زرین سر «خورس» پیوند دارد. خوروشی یعنی متعلق و منسوب به خورس [خدای خورشید-گ.] - «خورسی».

کلمه «میرووی» (mirovoi) به معنای برین، والا، شایسته، بسیار خوب، و درخور ستایش از طریق «میر» به نام رب النوع دیگر خورشیدی ایرانی «میترا» [(مهر)-گ.] می‌رسد. خورس و میترا تقریباً دوگانه بودند و می‌توانستند جانشین یکدیگر شوند. کیش آن‌ها - کیش رب النوع خورشید- در آثار مردمی روسی در عهد مسیحیت حفظ گردیده است.

رد پای این کیش‌ها و سایر کیش‌های دیگر ایرانی‌ها در سنت‌های «ایکون» پردازی (شمایل، تمثال، رخساره، سیما پردازی) یا ایکون‌نگاری روسی که به گونه جدی در هنر شمایل پردازی در دستور کار قرار می‌گیرد

³². کلمه روسی «زیما» (-zima زمستان) نیز ریشه ایرانی دارد و از zeyama گرفته شده است-گ.

³³. از متن چنین بر می‌آید که «مرض» عربی ریشه اویستایی داشته باشد و از «میریز» گرفته شده باشد-گ.

برجا مانده است. برای مثال، می توان از نوارک های سرخرنگ که بیشتر در پاهای اسپ «شهید»³⁴ کبیر گیورگی پوبیدانوسیتس (پیروزمند) دیده می شود (که در ایران زیر نام «کوشتی» معروف بودند و گواهی بودند بر برگزیدگی سوار از سوی خدا) و کمپوزیسیون شمایل «معجزه» ارخانگل اعجوبه در مورد فلور و لورای شهید» که با تندیس ساختاری میترا / خورس همخوانی دارد (با دو رب النوع کوچک به سمت دست راست و چپ و دو اسپ سفید و سیاه با زین ها و افسار ها که در نزد ایرانیان قدیم نماد ستارگان بامدادی و شامگاهی اند) و مانند آنف نام برد.

آن چه مربوط می گردد، به سیمارگل / سئنمور، ارجگزاری به آن هنوز تا زمان درازی حتا پس از پذیرش رسمی آیین مسیح ادامه یافت. بیشتر تصویر آن در دستبندهای پهن سیمین که به باور سلاوی ها چونان نگهدارنده از بدی و بدبختی بودند، فراوان دیده می شود. نزدیکترین (شبهه ترین) تصویر به اوریژینال ایرانی این موجود شگفتی بر انگیز در رواق های کلیسای شهزاده های روسی بوریس و گلیپ در چیرنیگف (سده دوازدهم) حفظ گردیده است. روی هم رفته، در روسیه سیمارگل / سئنمور به آن قدر نماد (پذیرفته شده در ایران) تسلط بر نیروهای قهار طبیعت که بیشتر به مفهوم کلی آریایی پیشین تر نماد (سمبول) پرباری و فراوانی فرآورده های نو بوده است.

مثال های تاثیرات چندین سده یی روسی- ایرانی و ایرانی- روسی به نقش و نگارهای هنرهای تزیینی، معماری، شمایل نگاری، محدود نمی گردد، بل نیز در معروف ترین انتروپونیم های روسی به چشم می خورد. برای نمونه، در داستان «سال های موقت» در میان نمایندگان روسی که در سال 945 با بیزانت عهدنامه امضاء کردند، نام های «اسفایندر» (sfaindr)، پراسن

³⁴. هر چند کلمه عربی شهید در کشورهای اسلامی تنها برای کسانی اطلاق می گردد که در راه دفاع از آیین و ارزش ها و سرزمین و نوامیس کشته شده باشند و بیشتر بار مذهبی و تقدسی دارد، با آن هم در زبان پارسی کلمه دیگری که بتوان در برابر کلمه روسی «گیبل» («پوگیبات») - که همچنین بار تقدسی دارد- نهاد؛ ندایم. از این رو، ناگزیر شهید را به شکل «شهید» آورده ایم.-گ.

(prasen) و فرتون (fartun) یاد گردیده است که نام های آن ها به اطمینان با نام های ایرانی اسفندیار، رستم و فریدون یکی شمرده می شود.

سردار کبیر یوری دولگوروکی (بنیادگذار شهر مسکو) مانند برخی دیگر از سردار های روسی لقب دولگوروکی (دراز دست) را نه به خاطر خود پرستی و آرایش، به گونه یی که شماری از گاهنامه نویسان به ما می گویند، به دست آورد؛ بل آشکارا زیر تاثیر بازمانده های سنت های حفظ شده عمومی آریایی که کاربرد این لقب («دولگوروکی») (دراز دست) به معنای پاسدار، شفا بخش، فریادرس، حامی و قهار) را برای رهبران قبایل، پادشاهان و ارباب انواع سفارش می کرد، گرفت.

در هند تقریبا همه خدایان محلی به شمول ویشنیا، میترا و ورنا و قهرمانان حماسی هندی را دارای دست شفا بخش می شمردند. در ایران این لقب تشریفاتی را نه تنها پادشاهان خاندان هخامنشی، بل همچنان زرتشت نیز داشت.³⁵ این لقب در نزد برخی از سرداران شمال ایران در سده های دوازدهم و سیزدهم حفظ گردیده بود. باور به شفا بخشی دست های پادشاه در روند زمان درازی در ایران (در عهد صفوی) چونان خرافات به پیمانگی گسترده رواج یافته بود، چنان چه تا سده هژدهم نیز مانده بود.

در فرانسه تقریبا در همان زمان باور عمیقی به آن بود که شاه با لمس کردن توانایی درمان کودک از بیماری زردی ررا دارد.

³⁵. برای نمونه، اردیشیر یکم (424-465 پیش از میلاد) (جوان ترین پسر خشایار شاه یکم (465-468 پیش از میلاد) را « دراز دست» (artaxerxes longi manus) می خواندند. طرفه این که لقب را به او یونانیان داده بودند همان گونه که چهارتن دیگر از شاهان هخامنشی را القابی داده بودند.